

احیای حاکمیت قانون

سخنرانی ال گور در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۶ (۲۶ دی ماه ۱۳۸۴)

منبع: <http://www.libertycoalition.net/gore-speech>

برگردان: چشم انداز ایران

اشاره: در جوامعی که قانون اساسی و قانون‌گرایی نهادینه شده است و اربابان زر و زور و تزویر، که اصولاً هیچ قانونی را بر نمی‌تابند، نمی‌توانند نسبت به قوانین، دشمنی آشکار خود را عیان سازند، به ترفند "ایزار-قانونی" متوسل می‌شوند و سرکوب‌های خود را از این راه توجیه می‌کنند.

در مقاله حاضر، آقای ال گور، معاون رئیس جمهور کلینتون، این پدیده "ایزار-قانونی" را به دقت شکافته و با شهادتی قابل ستایش و با عبور از معادله ترس، فریاد برآورده است.

از همین رو، به منظور بهره‌برداری از این تجربه پرهزینه جهانی، به برگردان این مقاله همت گماشته‌ام. باشد که در صدمین سال انقلاب مشروطیت، مردم کشورهای فارسی‌زبانی که قانون‌گرایی در آنها نهادینه شده است، با پاسداری از قانون اساسی و عبور از معادله ترس از بروز پدیده "ایزار-قانونی" جلوگیری نمایند.

از صدها هزار نفر آمریکایی بود که در طول این دوره ارتباطات خصوصی‌شان توسط دولت آمریکا مورد تجاوز قرار می‌گرفت.

اف بی آی به طور خصوصی کینگ را "خطرناک‌ترین و مؤثرترین رهبر سیاه پوست در کشور" خواند و عهد کرد که "اورا از جایگاهش به زیر بکشد." دولت حتی تلاش کرد زندگی خانوادگی او را به هم بزند و او را با تهدید و ادا به خودکشی کند. این تلاش‌ها ادامه پیدا کرد تا این که دکتر کینگ کشته شد. کشف این که اف بی آی به منظور نفوذ به فعالیت‌های درونی مجمع رهبری مسیحیان جنوبی و نیز آگاهی یافتن از خصوصی‌ترین جزئیات زندگی دکتر کینگ، یک رشته عملیات گسترده و مستمر مراقبتی الکترونیکی را هدایت می‌کرد،



کنگره را متقاعد کرد تا محدودیت‌هایی را در خصوص شنود اعمال کند. نتیجه اقدام کنگره تصویب قانون اطلاعات و مراقبت خارجی (Foreign Intelligence and Surveillance Act) بود. این قانون صریحاً به منظور کسب اطمینان از این امر تصویب شد که برای انجام مراقبت اطلاعاتی خارجی نخست حکم تأییدیه یک قاضی بی طرف به منظور تأیید وجود دلائل کافی برای مراقبت اخذ می‌شود. من در دوره اول نمایندگی‌ام در کنگره به آن قانون رأی دادم و این سیستم تقریباً به مدت سی سال ثابت کرده است که ابزار عملی و گران‌بهای را برای تأمین سطح مناسبی از حفاظت شهروندان عادی در اختیار می‌گذارد و در عین حال اجازه تداوم مراقبت خارجی را می‌دهد.

با وجود این، درست یک ماه پیش، مردم آمریکا با خیر تکان دهنده‌ای از خواب بیدار شدند. خبر این بود که قوه مجریه با وجود این قانون تثبیت شده مدت چهار سال است که به صورت سری و گسترده‌ای از مکالمات تلفنی، ایمیل‌ها و دیگر ارتباطات اینترنتی در آمریکا شنود می‌کند. نیویورک تایمز گزارش داد که رئیس جمهور تصمیم گرفته تا این برنامه پر حجم شنود را بدون متوسل شدن به حکم تحقیق یا هر قانون جدید دیگری که چنین

آقای بار که نماینده‌کنگره است و ما در طول سال‌ها در موارد متعددی با هم اختلاف نظر داشته‌ایم، ولی امروز ما هر دو با هزاران تن از

هموطنانمان - از دموکرات یا جمهوری خواه - گرد هم آمده‌ایم تا نگرانی مشترک خود را نسبت به این که قانون اساسی آمریکا در معرض خطر بزرگی است بیان کنیم. ما با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی بر سر این نکته به شدت توافق داریم که ارزش‌های گران‌بهای آمریکا توسط ادعاهای بی سابقه دولت مبنی بر ضرورت گسترش نفس‌گیر قدرت اجرایی در معرض خطر جدی قرار گرفته است. در حالی که سال جدید را آغاز می‌کنیم، معلوم شده که شاخه اجرایی

دولت در موارد بسیار به ششونده مکالمه‌های شهروندان آمریکایی اقدام کرده و به طور بی‌شرمانه‌ای بدون توجه به قانون مسلمی که توسط کنگره به منظور جلوگیری از چنین سوء استفاده‌هایی تصویب شده، اظهار کرده که دارای حق یکجانبه برای ادامه این کار است.

بسیار ضروری است که احترام به حاکمیت قانون بار دیگر احیا شود. بنابراین، بسیاری از ما در تالار قانون اساسی حضور یافته‌ایم تا زنگ خطر را به صدا در بیاوریم و از هموطنان خود بخواهیم تا با کنار گذاشتن اختلافات حزبی، در تقاضای دفاع از قانون اساسی و حفظ آن به ما بپیوندند.

مناسب است که چنین درخواستی را در روزی انجام دهیم که ملت ما آن را برای گرمی داشت زندگی و میراث دکتر مارتین لوتر کینگ اختصاص داده است، دکتر مارتین لوتر کینگ، آمریکارا به چالشی کشید تا بتواند به ارزش‌های کهنمان حیات جدیدی ببخشد.

در این روز خاصی که به مارتین لوتر کینگ اختصاص دارد، به ویژه مهم است به خاطر بیاوریم که وی مکالمات خود وی در چند سال آخر زندگی‌اش به صورت غیر قانونی شنود می‌شد و او تنها یک نمونه

عملیات اطلاعاتی داخلی را مجاز می‌کند به اجرا بگذارد.

در طی دوره‌ای که هنوز این شش‌ده‌ها لو نرفته بود، رئیس جمهور بارها کوشیده بود تا به آمریکایی‌ها اطمینان بدهد که البته برای هرگونه جاسوسی دولت در مورد شهروندان آمریکایی، اجازه قضایی لازم است و این‌که البته این حفاظت قانونی هنوز جای خود باقی است.

اما به طور شگفت‌انگیزی بیانات آرامش بخش رئیس جمهور در نهایت دروغ از آب درآمد. به علاوه، به محض این‌که این برنامه شنود توسط مطبوعات افشا شد، رئیس جمهور بوش نه تنها آن گزارش‌ها را تأیید کرد، بلکه اظهار داشت که هیچ قصدی برای پایان دادن به این تجاوزات بی‌شمار به زندگی خصوصی مردم ندارد.

در حال حاضر، ما هنوز چیزهای بیشتری باید درباره کنترل‌های داخلی (National Security Agency) NSA یاد بگیریم. البته این نکته را می‌دانیم که از شش‌ده‌های فراگیر این نتیجه حاصل می‌شود که رئیس جمهور آمریکا به طور مکرر و مداوم قانون را نقض کرده است.

رئیس جمهوری که قانون را می‌شکند، تهدیدی برای ساختار دولت ماست. پدران ما که آمریکا را پایه‌گذاری کردند به صورت تزلزل‌ناپذیری به این نکته توجه داشتند که یک دولت مبتنی بر قانون را پایه‌گذاری می‌کنند، نه یک دولت مبتنی بر اشخاص. در حقیقت آنها متوجه این مطلب بودند که ساختار دولتی که آنها در قانون اساسی ما - نظام مبتنی بر توازن قوا - پایه‌گذاری کرده‌اند، با این هدف محوری طراحی شده است که دولت از طریق حاکمیت قانون حکومت می‌کند. چنانچه جان آدامز گفته است: "قوه مجریه هرگز نباید قدرت‌های مقننه و قضایی و هر دو را اعمال کند تا بدین وسیله دولت بر پایه قوانین حکومت کند نه افراد."

یک مقام اجرایی که مغرورانه این اجازه را به خودش می‌دهد که دستورات مصوب مشروع‌کننده را نادیده گیرد یا فارغ از کنترل قضایی عمل کند به تهدید جدی تبدیل می‌شود که بنیانگذاران، در صدد خنثی کردن آن در قانون اساسی بودند. به عبارت دیگر، یک مقام اجرایی با قدرت همه جانبه یادآور پادشاهانی است که بنیانگذاران، خود را از آن رها کرده بودند. به قول جیمز مدیسون که می‌گوید: "تجمع همه قدرت‌ها، قانونگذاری، اجرایی و قضایی خواه در دست یک فرد، یا یک عده، یا بسیاری و خواه وراثتی باشد یا خود گماشته یا انتخابی، با انصاف تمام می‌توان گفت که همان حکومت استبدادی است." توماس پین در رساله اش به نام "عقل سلیم" که جرقه انقلاب آمریکا را زد، حکومت جایگزین آمریکا را به اجمال توصیف کرده است. او در اینجا گفته است که ما تصمیم گرفته ایم مطمئن شویم که "قانون پادشاه است."

تبعیت هوشیارانه از حاکمیت قانون، دموکراسی و آمریکا را قوام می‌بخشد. این امر به وجود آورنده این اطمینان است که آنهایی که بر ما حکومت می‌کنند در چارچوب ساختار قانون اساسی مان عمل می‌کنند و به این معنی است که نهادهای دموکراتیک ما نقش ضروری خود را در شکل دادن به سیاست‌ها و تعیین کردن مسیر ملت ما بازی می‌کنند. به این معنی که در نهایت مردم این کشور خودشان مسیر خود را تعیین می‌کنند و نه اینکه دولتمردان اجرایی پشت پرده و بدون محدودیت عمل کنند.

حاکمیت قانون با مطمئن کردن این‌که تصمیمات از طریق فرایندهای حکومتی که برای اصلاح سیاست‌ها طراحی شده‌اند مورد امتحان و مطالعه قرار می‌گیرند و بازنگری و بررسی می‌شوند ما را قوی‌تر می‌سازد و آگاهی از اینکه تصمیمات مورد

بررسی قرار خواهند گرفت از دادن وعده‌های فوق طاقبت جلوگیری می‌کند و مانع از یکپارچه شدن قدرت می‌شود.

تعهد به شفافیت، صداقت و پاسخگویی همچنین کمک می‌کند تا کشور ما از بسیاری از اشتباهات جدی اجتناب کند. برای مثال ما از اسناد محرمانه‌ای که اخیراً غیر محرمانه شده‌اند باخبر شدیم که قطعنامه خلیج تونکین که مجوز جنگ غم‌انگیز ویتنام را صادر کرد، در واقع بر اطلاعات غلط استوار بوده است. اکنون با گذشت ۳۸ سال باز هم شاهد هستیم که تصمیم‌کننده برای صدور مجوز جنگ عراق بر اطلاعات غلط استوار بود. اگر حقیقت را می‌دانستیم و از این دو اشتباه مهلک در تاریخ خود اجتناب می‌کردیم، اکنون آمریکا وضعیت بسیار بهتری داشت. پیروی از حاکمیت قانون ما را ایمن‌تر می‌سازد، نه آسیب‌پذیرتر.

رئیس جمهور و من روی یک چیز توافق داریم؛ تهدید تروریسم بسیار واقعی است. ساده بگویم، شکی نیست که ما همچنان با چالش‌های جدیدی در دوره پس از حمله ۱۱ سپتامبر مواجه هستیم و این‌که ما باید در حفاظت هموطنانمان از آسیب‌ها هشطیاری دائمی داشته باشیم.

اختلاف ما [با بوش] در اینجا است که می‌گویند مجبوریم قانون را بشکنیم یا به منظور حمایت آمریکایی‌ها در برابر تروریسم، نظام حکومتی خود را قربانی کنیم. در حقیقت انجام چنین کارهایی ما را ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌کند. حاکمیت قانون هرگاه که مورد تجاوز قرار گیرد، به خطر می‌افتد. بی‌قانونی نیز اگر متوقف نشود، هر چه بیشتر رشد می‌کند. هر چه قدرت قوه مجریه افزایش یابد، ایفای وظایف قوای دیگر دشوارتر می‌گردد. وقتی قوه مجریه خارج از وظیفه مقرر قانونی خود عمل کند و قادر به کنترل دستیابی به اطلاعاتی باشد که فعالیت‌های او را در معرض عموم قرار می‌دهد، نظارت و کنترل دیگر قوا بر آن هر چه بیشتر دشوار می‌شود. وقتی اقتدار (این دو قوه) از بین رفت، خود دموکراسی تهدید می‌شود و ما دولت اشخاص می‌شویم نه دولت قوانین.

اطرافیان رئیس جمهور حرف‌هایی در مورد قوانین آمریکا گفته‌اند. دادستان کل آشکارا تأیید کرده است که "نوع مراقبتی" که اکنون می‌دانیم آنها انجام داده‌اند نیاز به دستور دادگاه دارد، مگر این‌که از سوی قانون مجاز شده باشد. قانون تجسس اطلاعاتی خارجی آشکارا آنچه را که NSA در حال انجام آن بوده است مجاز نمی‌شمارد و هیچ‌کس نه در داخل دولت و نه در بیرون آن ادعای چنین چیزی را ندارد. به طور شگفت‌انگیزی دولت در عوض ادعا می‌کند زمانی که کنگره به نفع استفاده از زور علیه کسانی که در ۱۱ سپتامبر به ما حمله کردند، رأی داد، تجسس به صورت تلویحی مجاز شمرده شد.

این بحث به هیچ وجه باورکردنی نیست؛ زیرا بدون گذر از ظرافت‌های قانونی، این استدلال با شماری حقایق خجالت‌آوری روبه‌روست. نخست، اعتراف دیگری از سوی دادستان مبنی بر این‌که: او تصدیق می‌کند که دولت می‌دانست که قانون فعلی پروژه NSA را منع کرده و نیز می‌دانست که آنها با بعضی از اعضای کنگره درباره تغییر قانون مشورت کرده‌اند. آقای گونزالس اظهار می‌کند که به آنها گفته شده بود که این کار احتمالاً ممکن نخواهد بود. به این ترتیب، اکنون آنها چگونه استدلال می‌کنند که اختیار استفاده از نیروی نظامی به گونه‌ای تلویحی مجوز تجسس را نیز صادر کرده است؟ دوم، وقتی که این صدور اختیار مورد بحث قرار می‌گرفت، دولت در واقع در صدد برآمد تا زبانی در آن به کار برده شود که اجازه استفاده از نیروی نظامی در داخل را نیز صادر کند، ولی کنگره

با آن موافقت نکرد. سناتور تد استیونز و نماینده مجلس جیم مک گاورن به همراه دیگران، در طی بحث صدور اختیار اظهاراتی کردند که مضمون آن آشکارا کاربرد این اختیار در امور داخلی را رد می‌کرد. هنگام تصویب AUMF (Authorization for the Use of Military Force)، وقتی که رئیس جمهور بوش نتوانست کنگره را به دادن تمام اختیارات مورد نظرش متقاعد کند، به هر طریق ممکن، به‌طور مخفیانه این قدرت را به‌دست آورد، گویی صدور مجوز از سوی کنگره یک زحمت بی‌فایده است. چنان‌که قاضی فرانکفورتر زمانی نوشت: "چنین آشکارا اقتدار قانونی را از یک مرجع دریغ داشتن صرفاً به معنی بی‌احترامی به اراده آشکار کنگره در یک مورد

خاص نیست، بلکه به معنی بی‌احترامی به تمام فرایند قانون‌گذاری و تقسیم قانونی اقتدار میان رئیس‌جمهور و کنگره است."

همین بی‌حرمتی به قانون اساسی آمریکا است که جمهوری ما را به مرز یک قانون شکنی خطرناک در بنیان قانون اساسی رسانده است. همچنین بی‌احترامی نهفته در این تخطی‌های گسترده و آشکار از قانون، بخشی از الگوی بزرگ‌تر لاقیدی آشکار به قانون اساسی است که میلیون‌ها آمریکایی را در هر دو حزب سیاسی به شدت به زحمت می‌اندازد.

برای مثال، رئیس‌جمهور همچنین اظهار کرده است که او پیشاپیش دارای یک قدرت ذاتی ناشناخته‌ای برای دستگیری و زندانی کردن هر

شهروند آمریکایی است که وی به تنهایی او را تهدیدی برای ملت مان تلقی می‌کند و این‌که، شخص زندانی شده بدون توجه به تابعیت آمریکایی او، هیچ حقی برای گفت‌وگو با یک وکیل را ندارد هر چند بخواهد اعتراض کند که رئیس‌جمهور یا منصوبانش مرتکب اشتباه شده و فردی را به جای دیگری زندانی کرده‌اند. رئیس‌جمهور ادعا می‌کند که می‌تواند شهروندان آمریکایی را برای مدت نامحدودی بدون در اختیار داشتن حکم دستگیری زندانی کند، بی‌آن‌که به آنها متذکر شود که اتهامشان چیست و یا زندانی شدن آنها را به اطلاع خانواده‌هایشان برساند.

در همین حال، شاخه اجرایی ادعا کرده است که دارای یک اقتدار ناشناخته قبلی است که به او اجازه می‌دهد با زندانیان تحت اختیار خودش بدرفتاری کند. این بدرفتاری به شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که آشکارا شکنجه محسوب می‌شود و از الگوی پیروی می‌کند که اکنون در مراکز آمریکایی واقع در چندین کشور در سراسر جهان ثبت شده است.

بنابر گزارش‌ها، بیش از ۱۰۰ نفر از این زندانیان زیر شکنجه بازجویان قوه مجریه جان خود را از دست داده‌اند و تعداد بیشتری نیز شکنجه و تحقیر شده‌اند. در زندان بدنام ابوغریب، بازجویانی که الگوی شکنجه را ثبت کرده‌اند، تخمین زده‌اند که بیش از ۹۰ درصد قربانیان از هر اتهامی میرا بوده‌اند.

این اعمال قدرت شرم‌آور، یک سری اصولی را که ملت ما از زمان ژنرال جورج واشینگتن رعایت کرده است زیر پا می‌گذارد. جورج واشینگتن این اصول را برای اولین بار در طی جنگ انقلابی ما صریحاً اعلام کرد و از آن زمان تاکنون تمام رؤسای جمهور آن را رعایت کرده‌اند. این‌گونه اعمال، نه تنها تخطی از قوانین منع شکنجه کشورمان است، بلکه تجاوز به قرارداد ژنو و عهدنامه‌های بین‌المللی علیه شکنجه نیز می‌باشد.

رئیس‌جمهور همچنین ادعا کرده است که او مجوز آدم ربایی در کشورهای خارجی و تحویل آنها برای زندانی شدن و بازجویی توسط رژیم‌های استبدادی به نمایندگی از کشور ما را دارد؛ رژیم‌هایی که به خاطر وحشیانه بودن فنون شکنجه‌شان رسوا هستند. برخی از هم پیمانان سنتی ما از این اعمال جدید از جانب ملت ما تکان خورده‌اند. سفیر انگلیس در ازبکستان - یکی از کشورهایی که در زمینه شکنجه در زندان‌هایش بدنام‌ترین است - در گزارش‌های خود شکایتی را درباره بی‌احساسی و قساوت رفتارهای جدید آمریکا خطاب به وزارت کشور دولت متبوع خود ثبت کرده و نوشته است: "این قبیل اقدامات بی‌فایده است. ما داریم نفس خود را برای کف روی آب می‌فروشیم. در واقع، این کار مسلماً زیان‌بخش است."



آیا واقعاً این درست است که مطابق قانون اساسی ما هر رئیس‌جمهوری از چنین اختیاراتی برخوردار است؟ اگر جواب "آری" است، پس طبق نظریه‌ای که این‌گونه اعمال با توسل به آن صورت می‌گیرد، آیا هیچ کاری هست که بتوان گفت انجام آن ممنوع است؟ اگر رئیس‌جمهور برای شنود، زندانی کردن شهروندان از جانب خود، آدم ربایی و شکنجه، دارای اختیار ذاتی است، پس او چه کارهایی را نمی‌تواند انجام دهد؟

رئیس دانشکده حقوق دانشگاه ییل، هارولد که، بعد از تجربه و تحلیل ادعاهای شاخه اجرایی در خصوص این قدرت‌های

سابقاً نامأنوس چنین گفته است: اگر رئیس‌جمهور قدرتی در حد قدرت یک فرمانده کل قوا برای ارتکاب شکنجه دارد، در این صورت او قدرت ارتکاب قتل عام، تجویز برده داری، ترویج تبعیض نژادی و تجویز اعدام بدون محاکمه را نیز خواهد داشت. این حقیقت عمیقاً آزار دهنده است که تدابیر امنیتی عادی ما تاکنون در محدود کردن این گسترش بی‌سابقه قدرت اجرایی شکست خورده است. این ناکامی تا حدودی به خاطر این واقعیت است که شاخه اجرایی از یک راهبرد جزئی ایجاد ابهام، به تأخیر انداختن و دریغ کردن اطلاعات پیروی کرده است، امری که در ظاهر ثمربخش به نظر می‌رسد، ولی در واقع چنین نیست و بر عکس نوعی تلبیس به منظور بی‌ثمر گذاشتن تلاش‌های شاخه‌های قانونگذاری و قضایی برای احیای توازن قانون اساسی ماست. برای مثال، رئیس‌جمهور بعد از وانمود کردن پشتیبانی از طرح قانونی توقف ادامه شکنجه که توسط جان مک‌کین حمایت می‌شد، در هنگام امضای لایحه اعلام کرده که حق رعایت نکردن آن را برای خود محفوظ می‌داند.

به طرز مشابه، شاخه اجرایی ادعا کرده که می‌تواند شهروندان آمریکایی را به صورت یکجانبه و بدون دادن حق دسترسی به تجدیدنظر در هر دادگاهی زندانی کند. دیوان عالی کشور مخالفت کرد، ولی رئیس‌جمهور اقدام به یک سری مانورهای حقوقی کرد که به منظور جلوگیری دادگاه از افزودن محتویات معنادار به حقوق شهروندانش طراحی شده بود.

یک حقوقدان محافظه‌کار متخصص در دایره چهارم دادگاه تجدیدنظر (The fourth Circuit Court of Appeals) نوشت که به نظر

می‌رسد رفتار شاخه اجرایی با یک چنین موردی مستلزم "ترک ناگهانی اصل کاهش قابل توجه اعتبار دولت در پیش دادگاه‌هاست."

در نتیجه ادعای بی سابقه شاخه اجرایی مبنی بر حق برخورداری از قدرت یکجانبه، اکنون طرح قانون اساسی ما در معرض خطر عظیم قرار گرفته است. خطراتی که اکنون دموکراسی نمایندگی آمریکا را تهدید می‌کند، بسیار بیشتر از آن چیزی است که تاکنون اعلام و به رسمیت شناخته شده است. این ادعاها باید رد شود و تعادل قدرت جمهوری ما به صورت سالمی احیا شود. در غیر این صورت، طبیعت بنیادی دموکراسی ما ممکن است دستخوش تغییرات ریشه‌ای شود.

برای بیش از دو قرن است که آزادی‌های آمریکا تا اندازه‌ای به وسیله تصمیم عاقلانه بنیانگذاران ما برای تفکیک قدرت متراکم دولت ما به سه شاخه متوازن و برابر با یکدیگر که هر کدام به توازن دو قوه دیگر کمک می‌کند، حفظ شده است.

در موارد متعددی، تعامل پویا در میان هر سه شاخه به برخورد و موانع موقتی منجر شده است. این امر وضعیتی را ایجاد می‌کند که به صورت مطلق بحران قانونی نامیده می‌شود. این بحران‌ها اغلب خطرناک بوده و شرایط نامطمئنی را برای جمهوری ما ایجاد کرده است. اما تاکنون در هر یک از این گونه موارد، با تجدید توافق مشترکمان برای زندگی تحت حاکمیت قانون، راه حلی برای خروج از بحران پیدا کرده‌ایم.

در طول تاریخ جایگزین اصلی دموکراسی، نظامی بوده است که در آن تمامی قدرت در دستان یک مرد قوی متمرکز بوده است، یا در دست گروه کوچکی که آن قدرت را با یکدیگر ولی بدون رضایت آشکار حکومت‌شوندگان اعمال می‌کرده‌اند. با این همه، تنها در شورش علیه چنین رژیم‌هایی بود که آمریکا تأسیس شد. وقتی که لینکلن در زمان بزرگ‌ترین بحران ما اعلام کرده که پرسش نهایی که در جنگ داخلی درباره آن تصمیم گرفته می‌شود این است که "آیا آن ملت، یا هر ملتی که چنین درکی از آن وجود دارد و چنین عزمی کرده است، می‌تواند مدت زمان زیادی دوام یابد"، او نه تنها ملت ما را نجات می‌داد، بلکه همچنین این حقیقت را به رسمیت می‌شناخت که دموکراسی‌ها در تاریخ نادر بوده‌اند و وقتی آنها شکست می‌خورند، چنان‌که آنتی‌ها و جمهوری خواهان رومی که الگوی مهم مؤسسان کشور ما بوده‌اند شکست خوردند، در این صورت آنچه به جای آنها سر بر می‌آورد، رژیم دیگری مبتنی بر قدرت یک ابرمرد است.

البته در مقاطع دیگری از تاریخ آمریکا نیز اتفاق افتاده است که شاخه اجرایی مدعی قدرت‌های جدیدی بوده، ولی بعدها این امر زیاده روی و خطا تلقی شده است. دومین رئیس جمهور ما، جان آدامز، قوانین ننگینی را تحت عنوان قوانین بیگانگان و آشوب به تصویب رساند و کوشید تا منتقدان و مخالفان سیاسی را خاموش و زندانی کند. وقتی که جان‌شین او، توماس جفرسون این سوء استفاده‌ها را حذف کرد، چنین گفت: "[اصول اساسی دولت ما] صورت فلکی را می‌سازند که مسیری را پیش از ما طی کرده و گام‌های ما را در طی عصر انقلاب و اصلاح هدایت کرده است... اگر در لحظات خطا یا خطر از راه آنها منحرف می‌شویم، بی‌درنگ باید بکوشیم تا بار دیگر رد پای ایشان را بگیریم و تنها راهی که ما را به سوی صلح، آزادی و امنیت هدایت می‌کند باز یابیم."

بزرگ‌ترین رئیس جمهور ما، آبراهام لینکلن در زمان جنگ داخلی قانون منع توقیف متهمان بدون حکم دادگاه را معلق کرد. برخی از بدترین سوء استفاده‌هایی که پیش از سوء استفاده‌های دولت فعلی

صورت گرفت، اقدامات ننگین Red Scare و Palmer Raids بود که توسط رئیس جمهور ویلسون در طی و بعد از جنگ جهانی اول انجام شد. بازداشت آمریکایی‌های ژاپنی تبار در طی جنگ جهانی دوم نیز نقطه سیاهی را دال بر نادیده گرفتن احترام به حقوق فردی توسط قوه مجریه ثبت کرد. همچنین، در طی جنگ ویتنام، برنامه ننگین COINTELPRO [اسم مستعار FBI که در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۵۶ علیه گروه‌های درون آمریکا انجام می‌گرفت] بخش جدایی‌ناپذیری از سوء استفاده‌هایی بود که دکتر کینگ و هزاران شخص دیگر آن را تجربه کردند. اما در هر یک از این موارد به محض اینکه درگیری و آشفتگی کاهش می‌یافت، کشور بار دیگر تعادل خود را باز می‌یافت و درس‌های آموخته در طی یک چرخه تکراری افراط و پشیمانی را هضم و جذب می‌کرد.

اکنون دلایل نگران‌کننده‌ای وجود دارد، مبنی بر این‌که این بار ممکن است شرایط فرق کند و چرخه درس آموزی تکرار نشود. یک دلیل این است که در طول چندین دهه شاهد انباشت آرام و مداوم قدرت ریاست جمهوری بوده‌ایم. در شرایط جهانی مملو از تسلیحات اتمی و تنش‌های جنگ سرد، کنگره و مردم آمریکا شاهد گسترش روزافزون حوزه‌های اقدامات ریاست جمهوری در زمینه انجام فعالیت‌های جاسوسی و ضد جاسوسی و به کارگیری نیروهای نظامی ما در صحنه جهانی بوده است. هرگاه که از نیروی نظامی به عنوان ابزاری در خدمت سیاست خارجی یا در پاسخ به تقاضاهای انسانی استفاده شده، تقریباً همیشه این کار نتیجه اقدامات و رهبری ریاست جمهوری بوده است. چنان‌که قاضی فرانکفورتر نوشت: "رشد پیوسته قدرت خطرناک یک شبه صورت نمی‌گیرد، بلکه به آرامی از نیرویی زایشی ناشی می‌شود که خود حاصل بی‌اعتنایی خارج از کنترل نسبت به محدودیت‌هایی است که حتی در مورد بی‌غرضانه‌ترین حالت اعمال اقتدار نیز وجود دارد."

دلیل دومی که باعث می‌شود باور کنیم که شاید در حال تجربه یک امر جدیدی هستیم این است که از سوی دولت به ما گفته شده، حالت آماده باشی که تلاش می‌شود کشور در آن قرار گیرد قرار است "در طول باقیمانده عمر ما دوام یابد." بنابراین به ما می‌گویند شرایط تهدید ملی که بهانه توجیه ادعای بی‌جای قدرت توسط رؤسای جمهور دیگر بوده است، تقریباً تا ابد دوام خواهد یافت.

دلیل سوم این‌که، ما باید آگاه باشیم که در فناوری‌های شنود و مراقبت، پیشرفت‌های بسیاری صورت گرفته و آنها را قادر ساخته است تا حجم عظیمی از اطلاعات را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کنند و آن را برای مقاصد اطلاعاتی به کار گیرند. این امر ضمن این‌که قدرت بالقوه این فناوری‌ها محسوب می‌شود، ولی در عین حال آسیب‌پذیری حوزه خصوصی و آزادی شمار عظیمی از مردم بی‌گناه را به طرز قابل توجهی افزایش می‌دهد. این فناوری‌ها قادرند به صورت ظریف و عمیقی توازن قدرت میان دستگاه دولتی و آزادی فردی را تغییر دهند.

امیدوارم سوء تفاهم نشود، یعنی تهدید افزایش حملات تروریستی کاملاً واقعی است و تلاش‌های یکپارچه آنها برای دستیابی به سلاح‌های تخریب جمعی این ضرورت عینی را ایجاد می‌کند که قدرت شاخه اجرایی با سرعت و چابکی کامل اعمال شود. به علاوه، در حقیقت قانون اساسی یک قدرت همیشگی را به رئیس جمهور اعطا کرده است تا بتواند به منظور حفاظت از ملت در برابر تهدیدهای ناگهانی و فوری به اقدام یکجانبه دست بزند، ولی تعریف

دقیق و به زبان حقوقی اینکه استفاده از این قدرت چه موقع مناسب است و چه موقع نامناسب، ناممکن بوده است.

اما از وجود چنین قدرت همیشگی نباید به منظور توجیه جنگ زدن به یک قدرت یکپارچه و زیاده از حدی که به مدت سال‌ها دوام باید استفاده کرد، زیرا این قدرت موجب ایجاد عدم تعادل جدی در روابط میان قوه مجریه با دو شاخه دیگر حکومت می‌شود. دلیل آخری نیز برای نگرانی از این‌که ما احتمالاً در حال تجربه چیزی بیش از تکرار یک چرخه افراط و پشیمانی هستیم وجود دارد. دولت کنونی در دوره تفوق یک نظریه حقوقی به قدرت رسیده است که قصد دارد ما را متقاعد سازد که این تمرکز بیش از حد اختیارات ریاست جمهوری دقیقاً همان چیزی است که هدف قانون اساسی ما بوده است.

این نظریه حقوقی را طرفدارانش نظریه قوه مجریه یکدست و یکپارچه (unitary executive) می‌نامند، ولی در واقع دقیق‌تر این است که آن را قوه مجریه یکجانبه (unilateral executive) بنامیم. این نظریه ممکن است که قدرت رئیس جمهور را تا حدی بسط دهد که حد و مرز قانون اساسی که تنظیم‌کنندگان آن ترسیم کرده و در اختیار ما گذاشته اند چنان پاک شود که دیگر قابل تشخیص نباشد. طبق این نظریه، اختیارات رئیس جمهور را هنگامی که او در مقام "فرمانده کل قوا" است یا هنگامی که در مورد سیاست خارجی تصمیم می‌گیرد، نمی‌توان از سوی قوه قضایی مورد بازبینی قرار داد یا توسط کنگره کنترل کرد. از فحواي اقدامات رئیس جمهور بوش می‌توان استفاده حداکثری از این نظریه را استنباط کرد، زیرا او همواره بر نقش خود به عنوان فرمانده کل قوا تأکید می‌کند، بارها به آن متوسل می‌شود و آن را با وظایف داخلی و خارجی خود ترکیب می‌کند. وقتی به این تفکر این نکته را نیز بیفزاییم که ما وارد یک وضعیت دائمی جنگ شده‌ایم، پیامدهای ضمنی این نظریه تا دور دست ترین نقطه قابل تصور در آینده بسط می‌یابد.

این تلاش برای تغییر طرح دقیقاً متوازن قانون اساسی و تبدیل آن به یک ساختار غیر متعادل و تحت سیطره یک شاخه اجرایی بسیار قدرتمند در کنار یک کنگره و شاخه قضایی تابع، به صورت طنز آمیزی با تلاش همین دولت برای تغییر سیاست خارجی آمریکا از سیاستی که عمدتاً بر اقتدار اخلاقی آمریکا استوار بوده به سیاست مبتنی بر یک تلاش انحرافی و متناقض برای تحکیم تفوق خود در جهان، همراه شده است. به نظر می‌رسد مخروح مشترک این تلاش‌ها بر یک گزینه متمایل به اعراب و کنترل استوار است. تلاش برای خاموش کردن نظرات مخالف در درون شاخه اجرایی، سانسور اطلاعاتی که ممکن است با اهداف ایدئولوژیکی اعلام شده آن سازگاری نداشته باشد و نیز تقاضای هم‌نوایی تمامی کارمندان شاخه اجرایی از ویژگی‌های مشخص همین الگوست.

برای مثال، تحلیلگران سیاه قویاً با این ادعای کاخ سفید که اسامه بن لادن با صدام حسین ارتباط داشته است مخالف بودند، در محیط کار خویش تحت فشار قرار گرفتند و نسبت به از دست دادن ارتقای شغلی و افزایش حقوق خود بیمناک شدند. به صورت طنز آمیزی، این همان چیزی است که در دهه ۱۹۶۰ برای آن دسته از کارمندان اف بی آی اتفاق افتاد که با نظر جی ادگار هوور مبنی بر ارتباط نزدیک دکتر لوتر کینگ با کمونیست‌ها مخالفت کرده بودند. رئیس بخش اطلاعات داخلی اف بی آی گفت که تلاش او برای گفتن حقیقت درباره بی‌گناهی دکتر لوتر کینگ از اتهام وارده به انزو او و تحت فشار قرار گرفتن او و همکارانش انجامید. آشکار بود که ما یا باید روش خود را عوض می‌کردیم و یا باید همگی راهی

خیابان می‌شدیم... همکارانم و من درباره چگونگی خروج از مشکل بحث و گفت‌وگو کردیم. داشتن مشکل با آقای هوور یک موضوع جدی بود. این افراد می‌خواستند خانه بخزند، خانه رهن کنند و کودکان خود را به مدرسه بفرستند. آنها اندیشناک انتقال اجباری و از دست دادن ارزش خانه‌های خود بودند، چنان‌که همیشه چنین اتفاقی می‌افتاد. ... بنابراین آنها خواستار نوشتن یادداشت دیگری شدند تا ما را از وضعیت دشواری که در آن قرار گرفته بودیم خارج کند."

تدوین‌کنندگان قانون اساسی نیز متوجه این وضعیت دشوار بودند و چنان‌که الکساندر همیلتون آن را توصیف کرده است: "اعمال قدرت بر معیشت یک شخص به معنی اعمال قدرت بر اراده اوست." (فدرالیست، شماره ۷۳)

اتفاقی که به زودی افتاد این بود که دیگر اختلاف نظری در درون اف بی آی وجود نداشت. بدین‌سان اتهام نادرست درون اف بی آی، به یک نظر همگانی تبدیل شد. درست به همین طریق بود که سیای تحت رهبری جورج تنت سرانجام در تأیید یک نظر آشکارا غلط مبنی بر این‌که میان القاعده و حکومت عراق ارتباط وجود دارد، متفق القول شد.

به گفته جورج اورول: "ما همگی قادریم چیزهایی را که می‌دانیم نادرست اند باور کنیم و سپس وقتی در نهایت متوجه خطای خود شدیم، بی‌شمارانه حقایق را به گونه‌ای می‌پیچانیم که نشان دهد ما درست فکر می‌کردیم. از نظر ذهنی، ادامه این روند برای یک زمان نامحدود ممکن است، تنها اشکال کار این است که یک باور غلط دیر یا زود با واقعیت سرسخت برخورد می‌کند و این معمولاً در یک میدان نبرد صورت می‌گیرد." هرگاه که قدرت فارغ از کنترل و پاسخگویی باشد، تقریباً به صورت گریزناپذیری به اشتباهات و سوءاستفاده‌ها می‌انجامد. در غیاب پاسخگویی سخت‌گیرانه، بی‌کفایتی رشد می‌کند و بی‌صدافتی تشویق می‌شود و قدر می‌بیند.

برای مثال، هفته گذشته معاون رئیس جمهور، دیک چنی، تلاش کرد تا از شش دولت از شهروندان آمریکایی دفاع کند، جایی که گفت اگر دولت این برنامه را پیش از ۱۱ سپتامبر به اجرا گذاشته بود، آنها می‌توانستند اسامی برخی از هوایماریان را پیدا کنند. جای تأسف اینجاست که او ظاهراً هنوز نمی‌داند که در واقع بسیار قبل از ۱۱ سپتامبر نام حداقل دونفر از هوایماریان را در اختیار داشت و اطلاعاتی در دست داشت که می‌توانست به آسانی به تشخیص هویت بیشتر هوایماریان دیگر منجر شود. اما با این وجود، به خاطر بی‌کفایتی در به کارگیری این اطلاعات، هرگز از آن در جهت حفاظت از مردم آمریکا استفاده نشد.

در اغلب موارد، مسئله این بوده است که شاخه اجرایی خواسته است با توسل به قدرت کنترل نشده به اشتباهات خود پاسخ دهد زیرا در چنین مواردی به صورت واکنشی تقاضای قدرت بیشتری کرده است. اغلب خود این تقاضا برای طفره رفتن از پاسخگویی برای اشتباهات قبلی ناشی از اعمال قدرت مورد استفاده قرار گرفته است.

گذشته از این، اگر الگوی رفتاری را که توسط دولت فعلی در پیش گرفته شده به چالش نکشیم، در این صورت این الگو می‌تواند به جزء همیشگی نظام آمریکا تبدیل شود. بسیاری از محافظه کاران اشاره کرده‌اند که اعطای قدرت بدون نظارت به رئیس جمهور کنونی به این معناست که رئیس جمهور آتی نیز از این قدرت بدون نظارت برخوردار خواهند بود و رئیس جمهور بعدی ممکن است کسی باشد که شما نتوانید به ارزش‌ها و عقایدش اعتماد کنید. همچنین دلیل این‌که چرا باید جمهور یخواهان و نیز دموکرات‌ها باید از آنچه این

رئیس جمهور انجام داده است نگران باشند، همین مطلب است. اگر تلاش رئیس جمهور کنونی برای بسط بیش از حد قدرت اجرایی به پرسش کشیده نشود، در این صورت طرح توازن قوای قانونی ما به هم خواهد خورد و رئیس جمهور آتی یا هر رئیس جمهوری در آینده قادر خواهد بود که به نام امنیت ملی، آزادی‌های ما را به گونه‌ای محدود کند که تدوین کنندگان قانون هرگز آن را ممکن نمی‌دانستند.

همین انگیزه بسط قدرت و تثبیت تفوق در مورد رابطه‌ی بین این دولت و دادگاه‌ها و کنگره نیز صادق است. در نظامی که به درستی عمل می‌کند، شاخه قضایی به مثابه داور قانونی عمل می‌کند تا اطمینان حاصل شود که شاخه‌های حکومت حوزه‌های قدرت مربوطه‌ی خود را رعایت کرده‌اند، آزادی‌های شهروندان را پاس داشته‌اند و به حاکمیت قانون پایبند بوده‌اند. متأسفانه، شاخه اجرایی یکجانبه‌گرا سخت‌کوشیده است تا توانایی مخالفت شاخه قضایی را خنثی کند و این کار را از طریق دور نگهداشتن بحث‌های جدل برانگیز از دسترس قوه قضایی - به خصوص بحث‌هایی که توانایی دولت را در توقیف افراد در خارج از روال قانونی را به چالش می‌کشد - انجام داده است. دولت برای این منظور قضاتی را منصوب می‌کند که به اعمال قدرت آن به دیده احترام خواهند نگریست و نیز از تهاجماتی که به استقلال قوه سوم صورت می‌گیرد حمایت می‌کند.

تصمیم رئیس جمهور به نادیده گرفتن FISA بی‌حرمتی مستقیم به قدرت قضاتی بود که در آن دادگاه نشسته بودند. کنگره دادگاه FISA را دقیقاً به منظور کنترل قدرت شاخه اجرایی در امر شنود بر پا کرده بود. اما کاری که رئیس جمهور برای حصول اطمینان از خنثی کردن وظیفه مهارکننده دادگاه نسبت به قدرت اجرایی کرد، به‌سادگی این بود که امور را به آن دادگاه ارجاع نداد و به آن اجازه اطلاع از این که در واقع دارد آن را دور می‌زند نداد.

قرار ملاقات‌های قضایی از سوی رئیس جمهور آشکارا به صورتی تنظیم می‌شود که دادگاه نتواند به‌عنوان یک عامل کنترلی مؤثر بر روی قدرت اجرایی عمل کند. همان‌گونه که ما همگی آگاهی داریم، قاضی الیتو مدت‌هاست از وجود یک شاخه اجرایی قدرتمند حمایت می‌کند. او از حامیان قوه مجریه به اصطلاح یکپارچه است، همان چیزی که درست‌تر است آن را قوه مجریه یکجانبه‌گرا بنامیم. خواه شما از تفهیم او حمایت کنید یا نه - و من نمی‌کنم - ما همگی باید بپذیریم که او به نفع مقابله مؤثر با بسط قدرت اجرایی رأی نخواهد داد. به طرز مشابه - رابرتس رئیس دیوان عالی کشور - تمکین خود در برابر گسترش قدرت اجرایی را با حمایت از تسلیم قوه قضایی در برابر قانون‌گذاری شاخه اجرایی نشان داده است. همچنین دولت از تهاجم به استقلال قضایی که عمدتاً در کنگره صورت گرفته، حمایت کرده است. از جمله این تهاجمات تهدیدی است که از سوی اکثریت جمهورخواه در سنای مبنی بر تغییر دائمی قوانین به منظور لغای حق اقلیت در وارد شدن به بحث تفصیلی در خصوص نامزدهای قضایی رئیس جمهور صورت گرفت. این تهاجمات حتی به تلاش‌های قانونگذاران به محدود کردن قلمرو اختیارات دادگاه‌ها در خصوص موضوعات متنوعی از ضرورت ارائه حکم دادگاه برای بازداشت افراد گرفته تا الزام وفاداری نیز کشیده شده است. کوتاه سخن، دولت نگاه تحقیرآمیز خود به نقش قضایی را بروز داده و در هر فرصتی کوشیده است تا از نظارت قضایی بر اقداماتش طفره رود.

اما جدی‌ترین آسیب‌ها به شاخه قانونگذاری وارد آمده است. در سال‌های اخیر کاهش شدید قدرت و خودگردانی کنگره

تقریباً به همان میزان تلاش‌های شاخه اجرایی برای گسترش شدید قدرت خود تکان دهنده بوده است.

من در سال ۱۹۷۶ به نمایندگی کنگره انتخاب شدم و ۸ سال در مجلس نمایندگان و ۸ سال در سنا خدمت کردم و در سنا به مدت ۸ سال کرسی نایب رئیسی داشتم. در جوانی به یمن اینکه فرزند یک سناتور بودم از نزدیک کنگره را مشاهده کردم. پدرم در سال ۱۹۳۸، ده سال پیش از تولد من، به نمایندگی کنگره انتخاب شد و در سال ۱۹۷۱ کنگره را ترک کرد.

کنگره‌ای که ما امروز داریم در مقایسه با کنگره‌ای که پدرم در آن خدمت می‌کرد، زمین تا آسمان فرق کرده است. امروز در کنگره تعداد زیادی سناتور و نماینده برجسته خدمت می‌کنند. بسیار مایه‌مباهات من است که برخی از آنها در همین سالن حضور دارند. اما شاخه قانونگذاری دولت تحت رهبری کنونی به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی کاملاً تابع شاخه اجرایی شده است.

گذشته از این، شمار زیادی از اعضای مجلس نمایندگان و سنا در حال حاضر احساس می‌کنند که ناگزیر باید بخش اعظم وقت خود را نه در بحث‌های متفکرانه درباره مسائل، بلکه در گرد آوردن پول برای خرید ۳۰ ثانیه از آگهی‌های تلویزیونی صرف کنند.

دو یاسه نسل اخیر اعضای کنگره به کلی از ماهیت چیزی به نام جلسات "استماع گزارش‌های مربوط به اشتباهات و کوتاهی‌ها" بی‌خبر بوده‌اند. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، در چنین جلساتی که من و همکارانم در آن شرکت می‌کردیم، شاخه اجرایی در معرض سخت‌ترین بازخواست‌ها قرار می‌گرفت بی‌آن‌که توجه شود که کدام حزب بر اینکه قدرت نشسته است. ولی امروز چنین روالی در کنگره به کلی ناشناخته است.

اکنون نقش کمیسیون‌های واگذاری اختیارات تنزل کرده و اهمیت خود را از دست داده است. ۱۳ مورد لایحه تخصیص بودجه همچنان بلا تکلیف باقی مانده و تصویب نشده‌اند. همه چیز در یک اقدام بسیار حجیم و واحد قلبنه شده است به طوری که حتی در دسترس اعضای کنگره قرار نمی‌گیرد تا بتوانند آن را پیش از رأی دادن مطالعه کنند.

محروم کردن اعضای حزب اقلیت از کمیسیون‌های مشورتی، به روال عادی تبدیل شده است و هنگام بررسی حزبی در مورد وضع قوانین، اجازه اعمال اصلاحیه داده نمی‌شود.

اکنون در سنای آمریکا که همواره به عنوان "بزرگترین نهاد شورایی در جهان" بر خود می‌بالید، یک بحث با معنای ندرت صورت می‌گیرد. حتی در شرف رأی‌گیری سرنوشته‌ساز برای تجویز حمله به عراق، سناتور رابرت بیرد به طرز یادماندنی پرسید: "چرا این سالن خالی است؟"

در مجلس نمایندگان، شمار افرادی که هر دو سال یک بار با یک مبارزه انتخاباتی واقعاً رقابتی مواجه هستند، نوعاً به کمتر از یک دوجین از میان ۴۳۵ نفر بالغ می‌شود.

در این میان تعداد زیادی از نمایندگان فعلی به این باور رسیده‌اند که کلید دسترسی مداوم به پول برای انتخاب مجدد این است که در صف حمایت از کسانی بایستند که پول لازم را در اختیارشان قرار می‌دهند؛ و در مورد حزب اکثریت، کل این روند عمدتاً توسط رئیس جمهور حاکم و سازمان سیاسی او کنترل می‌شود.

بنابر این تمایل کنگره برای به چالش کشیدن دولت وقتی بیشتر محدود می‌شود که یک حزب واحد، کنترل هم کنگره و هم شاخه اجرایی را در دست داشته باشد.

تدوین کنندگان قانون هرگز آن را ممکن نمی‌دانستند.

شاخه اجرایی بارها خواستار همراهی کنگره شده است و کنگره نیز اغلب تمایل خود را برای همدستی با شاخه اجرایی به بهای فروگذار کردن قدرت خویش نشان داده است.

برای مثال به نقش کنگره در "نظارت" بر این تلاش عظیم چهار ساله برای شنود که آشکارا تجاوز از منشور حقوق شهروندان محسوب می شد نگاه کنید. رئیس جمهور می گوید که کنگره را در جریان گذاشته بود، اما مقصود واقعی او این است که او با رئیس کنگره و عضو عالی رتبه کمیته های اطلاعاتی مجلسین سنا و نمایندگان و رهبران برجسته آنها صحبت کرده است. این گروه کوچک نیز به نوبه خود ادعا کردند که حقایق کامل در اختیارشان قرار نگرفته است، هر چند که دست کم یکی از رهبران کمیته اطلاعاتی نامه ای را دال بر ابراز نگرانی به دست خط خود و خطاب به معاون رئیس جمهور دیک چنی نوشت و نسخه ای از آن را در گاو صندوق خود قرار داد.

اگرچه من به خاطر وضعیت دست و پا چلفتی که این مردان و زنان در آن قرار گرفته بودند همدردی می کنم، ولی نمی توانم با ائتلاف آزادی موافق باشم، جایی که می گوید که دموکرات ها و جمهوریخواهان در کنگره باید هر دو به صورت یکسان تقصیر اجتناب از اقدام برای اعتراض کردن و تلاش برای جلوگیری از آنچه که آن را یک برنامه کاملاً غیر قانونی می دانستند به عهده گیرند.

گذشته از این، در کلیت کنگره - مجلس

نمایندگان و سنا هر دو - نقش برجسته پول در

روند انتخاب مجدد به همراه نقش کاملاً کاهش یافته سنجش و بحث مبتنی بر عقل و استدلال، جو مساعدی را برای فساد نهادینه شده فراگیر به وجود آورده است. رسوایی آبراموف تنها نوک یک کوه یخ بزرگی است که یکپارچگی کلیت شاخه تقنینی حکومت را تهدید می کند. این وضعیت رقت بار شاخه قانونگذاری ماست که علت عمده شکست نظام توازن قوایی مورد مباحثات ما را در جلوگیری از دست اندازی خطرناک شاخه اجرایی ماکه اکنون نظام آمریکا را با خطر تحول ریشه ای مواجه کرده است توضیح می دهد.

امروز من از اعضای دموکرات و جمهوریخواه کنگره تقاضا می کنم که به سوگند در ستکاری خود عمل کنید و از قانون اساسی دفاع نمایید. این وضعیت باری به هر جهت را متوقف کنید و از این پس به مثابه شاخه مستقل و برابر حکومت عمل کنید، همان چیزی که از شما انتظار می رود. اما هنوز باز یگر قانونی دیگری نیز هست که باید نبضش را گرفته و نقش او بررسی شود تا بتوانیم عدم تعادل خطرناکی را که به خاطر تلاش های شاخه اجرایی به منظور تسلط بر نظام قانونی مان به وجود آمده است درک کنیم. ما مردم - صفت عام - هنوز کلید بقای دموکراسی آمریکا هستیم. به تعبیر لینکلن، ما باید نقش شهروندی خود را در اجازه دادن به خرابی و تنزل نکان دهنده دموکراسی مان و نه جلوگیری کردن از آن، مورد بازبینی قرار دهیم. توماس جفرسون گفته است: "شهروندی مبتنی بر آگاهی، تنها مخزن واقعی اراده عمومی است."

نقطه عزیمت انقلابی ای که فکر تأسیس آمریکا بر آن استوار بود، عبارت از این باور شجاعانه بود که مردم می توانند بر خودشان حکومت

کنند و اقتدار نهایی در حکومت بر خود را مسئولانه اعمال کنند. این بینش ناگزیر از اصل بنیادینی ناشی می شود که توسط جان لاک - فیلسوف عصر روشنگری - به روشنی بیان شده است: "تمامی قدرت عادلانه از رضایت حکومت شوندگان ناشی می شود."

نظام مبتنی بر قانون اساسی ماکه با دقت و ظرافت از توازن برخوردار شده است یعنی همان نظامی که اکنون در معرض چنین خطری قرار دارد، با مشارکت کامل و گسترده کل جمعیت بنیان نهاده شد. در آن زمان، نشریات طرفدار دولت فدرال را مقاله های پر خواننده روزنامه ها تشکیل می داد و این مقالات تنها یکی از ۲۴ مجموعه مقالاتی بودند که بازار پر جنب و جوش افکار را مملو کرده بودند؛ بازاری که در آن کشاورزان و مغازه داران با صدای بلند بحث های مهم را قرائت می کردند. در واقع پس از آن که کنوانسیون تمام سعی خود را به کار بست، این بار مردم بودند که در ایالت های مختلف از تأیید نتیجه کار اجتناب کردند تا این که با پافشاری آنها منشور حقوق شهروندی در درون سند مربوطه گنجانده شد و برای تصویب ارسال گردید.

اکنون بار دیگر باز "ما مردم هستیم" که باید توانایی قبلی خود را باز یابیم تا بتوانیم نقش یکپارچه ای را در نجات قانون اساسی خود ایفا کنیم.

حال در اینجا هم جای نگرانی هست هم جای امیدآوری زیاد. اکنون مدت هاست که عصر رساله های چاپی و مقالات سیاسی به سر آمده و جای آنها را تلویزیون گرفته است - وسیله ای که با تمام قوای دافعه و جاذبه خود، بیشتر در جهت سرگرم سازی و بازاریابی عمل می کند تا در جهت اطلاع رسانی و آموزش.

ندای به یادماندنی لینکلن در زمان جنگ داخلی را اکنون می توان به روشی جدید در مورد وضعیت غامض مائیز به کار بست. آنجا که گفت: "ما باید نخست خود را رها کنیم و آنگاه قادر خواهیم بود که کشورمان را نجات دهیم."

اکنون از زمانی که بیشتر آمریکایی ها تلویزیون را به عنوان منبع اصلی کسب اطلاعات انتخاب کردند، چهل سال می گذرد. سلطه این رسانه چنان گسترش یافته است که اکنون عملاً تمامی پیام رسانی مهم سیاسی در محدوده پخش سی ثانیه ای آگهی های تبلیغاتی تلویزیون صورت می گیرد.

از سوی دیگر، اقتصاد سیاسی مورد حمایت این آگهی های تلویزیونی گران قیمت و کوتاه به همان اندازه با سیاست پر جنب و جوش نسل اول آمریکا تفاوت دارد که سیاست آن زمان با فنودالیزم تفاوت داشت، یعنی نظامی که بر جهل توده های مردم در قرون تاریک استوار بود.

امروز نقش محدود افکار نو در نظام سیاسی آمریکا مشوق تلاش های شاخه اجرایی حکومت برای کنترل جریان اطلاعات به عنوان ابزاری برای کنترل نتیجه تصمیمات مهمی شده که ابتکار آن هنوز در دست مردم است.

دولت کنونی با تمام توان می کوشد تا سری بودن عملیات خود را تداوم بخشد. روشن است که وقتی دیگر شاخه های حکومت از وقوع سوء استفاده از قدرت بی اطلاع باشند در نتیجه نخواهند توانست از آن جلوگیری کنند. برای مثال، وقتی دولت می کوشید تا کنگره را برای تصویب برنامه بیمه مزایای دارویی برای سالمندان متقاعد کند، افراد بسیاری در مجلسین سنا و نمایندگان نگرانی هایی را در مورد هزینه ها و طرح این برنامه مطرح کردند.



اما دولت به جای این که بر اساس اطلاعات آماری واقعی وارد یک بحث باز شود، آمار و اطلاعات را مخفی نگاهداشت و کنگره را از شنیدن اظهارات کارشناس اصلی دولت باز داشت. این کارشناس پیش از اقدام به رأی گیری اطلاعاتی را گردآوری کرده بود که نشان می داد برآوردهای واقعی هزینه ها بسیار بیشتر از ارقامی است که توسط رئیس جمهور به کنگره ارائه شده است. در نهایت کنگره به خاطر این که از دسترسی به اطلاعات محروم شده بود و ارقام نادرست دریافتی را باور کرده بود، برنامه را تصویب کرد. جای تأسف است که اکنون کل این اقدام در سراسر کشور با شکست مواجه شده است و دولت تنها در آخر هفته جاری بود که از شرکت های بزرگ بیمه درخواست کرد تا دو طلبانه این برنامه را باز خرید کنند.

یک نمونه دیگر این که، هشدارهای علمی در مورد پیامدهای فاجعه بار گرم شدن بی قاعده کره زمین از سوی یک گماشته سیاسی در کاخ سفید که فاقد هر گونه آموزش علمی بود سانسور گردید و اکنون نیز به عمده ترین کارشناسان علمی متخصص در حوزه گرم شدن زمین در ناسا دستور داده شده است که از گفت و گو با خانواده مطبوعات خودداری کنند و در مورد هر کسی که از این امر امتناع ورزد گزارش دقیق تهیه کنند تا شاخه اجرایی بتواند بحث های او در مورد گرم شدن زمین را تحت نظارت و کنترل در آورد.

یکی از راه های دیگری که دولت کوشیده است از آن طریق جریان اطلاعات را کنترل کند این است که پیوسته به زبان و سیاست های ترس متوسل می شود تا بتواند بحث ها را کوته کند و برنامه خود را بدون در نظر گرفتن شواهد یا علاقه مردم پیش برد. به گفته رئیس جمهور اسبق آیزنهاور: "آنها می گویند که به مثابه مدافعان آزادی عمل می کنند مورد سرکوب و سوء ظن قرار می گیرند و بیم آن دارند که به دکترینی اعتراف کنند که با آمریکا بیگانه است."

"ترس منطقی و استدلال را کنار می زند. ترس باعث بسته شدن سیاست گفتمان و باز شدن درهای سیاست تخریب می شود. قاضی برنیدیس زمانی چنین نوشت: "مردان از ترس زنان جادوگر، زنان را می سوزانند." بنیانگذاران کشور ما با تهدیدهای شومی روبه رو بودند. اگر آنان در تلاش های خود شکست می خوردند، در آن صورت به عنوان خیانتکار حلق آویز می شدند. در واقع موجودیت کشور ما به خطر افتاده بود. با وجود این، آنها علی رغم این خطرات بر تثبیت منشور حقوق شهروندی پافشاری کردند.

آیا امروز کنگره ما بیشتر از پیشینیانشان در خطرند، همان کسانی که ناظر رژه ارتش انگلیس در عمارت کنگره بودند؟ آیا جهان اکنون بیشتر در خطر است یا زمانی که ما با یک دشمن ایدئولوژیک روبرو بودیم که ده ها هزار موشک را به سوی ما نشانه رفته بود و در یک آن می توانست کل کشورمان را نیست و نابود کند؟ آیا آمریکا اکنون بیشتر در خطر است یا زمانی که با تهاجم فاشیسم جهانی روبه رو بودیم، اما پدران ما جنگیدند و همزمان در دو جنگ جهانی پیروز شدند؟

اگر حرکات ما به این معنی باشد که دلایل موجه ما برای ترسیدن بیش از کسانی است که پیش از ما آمدند و برای خاطر ما این همه فداکاری کردند، بی تعارف این یک توهین به آنهاست. اما آنها مؤمنانه از آزادی های ما حمایت کردند و اکنون وظیفه ماست که به همان سان عمل کنیم.

ما به عنوان مردم آمریکا وظیفه داریم که نه تنها از حق زندگی شهروندانمان بلکه همچنین از حق آزادی و حق کسب شادمانی آنها نیز دفاع کنیم. بنابراین در شرایط کنونی ما بسیار حیاتی است که در جهت حفاظت قانون اساسی مان در برابر خطر کنونی، گام هایی فوری برداریم، خطری که باز یاده طلبی متجاوزانه شاخه اجرایی و باور آشکار رئیس جمهور

مبنی بر این که او نیازی به زندگی تحت حاکمیت قانون را ندارد متوجه قانون اساسی ما شده است. من از سخنان باب بار حمایت می کنم، آنجا که گفت: "رئیس جمهور مردم را به مبارزه طلبیده است تا اقدامی در این باره نکنند. امیدوارم که آنها به خاطر قانون اساسی چنین خواهند کرد." باید حقوقدان و ویژه ای از سوی رئیس دیوان عالی گماشته شود تا تعارض منافع آشکاری را که او را از تحقیق کردن درباره تخطی های آشکار رئیس جمهور از قانون باز می دارد، حل کند. ما به تازگی آشکارا نشان داده ایم که انجام تحقیقات مستقل توسط یک حقوقدان ویژه و امانتدار، چگونه می تواند به بازسازی اعتماد نسبت به نظام قضایی ما کمک کند. چنان که از اظهارات دیگران بر می آید، پاتریک فیتز جرالد در خصوص تعقیب ادعاهای دال بر این که شاخه اجرایی قوانین دیگر را زیر پا گذاشته، نه از خود ترس نشان داده است و نه علاقه.

اعضای جمهور بخواب و دموکرات کنگره، هر دو باید از تقاضای دو حزبی ائتلاف آزادی برای گماشتن یک حقوقدان ویژه برای تعقیب مسائل جنایی که در خصوص شنود بدون مجوز آمریکایی ها توسط رئیس جمهور مطرح شده است حمایت کنند.

دوم این که، باید بی درنگ در خصوص آن دسته از اعضای شاخه اجرایی که شواهد دال بر تخطی از قوانین را گزارش می دهند. خصوصاً در مواردی که به سوء استفاده قوه مجریه در حوزه های حساس امنیت ملی مربوط می شود. تدابیر حمایتی خاصی اتخاذ شود.

سوم این که، هر دو مجلس کنگره باید جلساتی فراگیر و نه صرفاً سطحی را برای شنیدن این ادعاهای جدی در مورد رفتار خلاف از سوی رئیس جمهور تشکیل دهند و ایشان باید شواهد را تا هر سرانجامی که می رساند دنبال کنند. چهارم این که، به هیچ وجه نباید با اختیارات گسترده جدیدی که شاخه اجرایی در طرح خود مبنی بر بسط و گسترش قانون حمایت از میهن (Patriot Act) تقاضا کرده است موافقت صورت گیرد، مگر این که تضمین های کافی و عملی برای حمایت از قانون اساسی و حقوق مردم آمریکا در برابر انواع سوء استفاده هایی که نمونه هایی از آن اخیراً آشکار شده است وجود داشته باشد.

پنجم این که، باید از ادامه فعالیت شرکت های مخابراتی که دسترسی دولت به اطلاعات خصوصی مربوط به ارتباطات تلفنی آمریکایی ها را بدون مجوز مناسب ممکن کرده است جلوگیری شود و از همدستی آنها در این تجاوز آشکارا غیر قانونی به حوزه خصوصی شهروندان آمریکایی ممانعت به عمل آید. آزادی ارتباطات یکی از پیش نیازهای ضروری برای احیای سلامتی دموکراسی ما به شمار می آید. همچنین حمایت از آزادی اینترنت در برابر تعدی حکومت با تلاش های مجموعه های رسانه ای بزرگ برای به کنترل در آوردن آن، از اهمیت خاصی برخوردار است. آینده دموکراسی ما به آن بستگی دارد.

گفتم که در کنار این نگرانی ها، جای امیدواری نیز هست. امروز که من در اینجا ایستاده ام، سرشار از این خوش بینی هستم که آمریکا در آستانه یک عصر طلایی قرار دارد، عصری که در آن سرزندگی دموکراسی ما بار دیگر تثبیت خواهد شد و بیش از هر زمان دیگری به جنبش خواهد آمد. در واقع من این را در همین سالن احساس می کنم.

به گفته دکتر لوتر کینگ: "شاید هم اکنون روح جدیدی در میان ما نضج می گیرد. اگر واقعاً چنین است، بگذارید ما نیز در پی حرکت آن گام برداریم و دعا کنیم که وجود درونی ما نسبت به هدایت این روح حساس باشد، زیرا ما به یافتن یک برون رفت شفاف از تاریکی ای که به نظر می رسد از نزدیک ما را احاطه کرده است نیازی شدید داریم."